به دنبال احیای شکوه جهان اسلام

گفت‌وگو با محمد بقایی ماکان درباره وجوه مختلف اندیشه و شخصیت اقبال لاهوری به مناسبت صدوچهل‌ونهمین زادروز این متفکر

کارنامه

میثم امانی
پژوهشگر تاریخ

فیلسوف و متفکر، مصلح دینی و اجتماعی، اندیشمند تمدنی و از مهم‌ترین متفکران جهان اسلام در مواجهه با مسائل برآمده از استعمار، تجدد، نسبت شرق و غرب و ضرورت بازسازی حیات فکری و اجتماعی مسلمانان. با عنایت به اهمیت این موضوع در گفت‌وگو با دکتر محمد بقایی ماکان، نویسنده، پژوهشگر، مترجم، استاد ادبیات فارسی و اقبال‌پژوه برجسته به نسبت اقبال لاهوری با قدرت سیاسی و شیوه مواجهه‌اش با حاکمان و رجال سیاسی به عنوان یکی از ابعاد مشخص اندیشه و عمل این متفکر شاخص جهان اسلام پرداخته‌ایم.

محمد اقبال لاهوری از چهره‌های چندساحتی در تاریخ فکری و فرهنگی جهان اسلام در دوره معاصر است؛ شاعری برجسته، فیلسوف و متفکری صاحب‌سبک که آثار منظوم و منثور او در سراسر جهان اسلام خوانندگان بسیاری دارد. اندیشه سیاسی اقبال لاهوری را چگونه می‌توان در بستر تحولات فکری و سیاسی جهان اسلام در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم فهم کرد؟ مهم‌ترین مؤلفه‌های اندیشه او درباره دولت، قدرت، جامعه و نظم سیاسی چه بود؟

همه تلاش اقبال این بود که دنیای اسلام را بیدار سازد و قامت خمیده‌اش را دوباره استوار و برنا کند؛ زیرا به عقیده او که به صورت‌های مختلف بیان کرده «پانصد سال است که دنیای اسلام به خواب رفته» بنابراین چنان که تاریخ اجتماعی گستره اسلامی در اواخر سده نوزدهم و اوایل قرن بیستم گواه است، چیزی به نام «تحولات فکری» در جامعه اسلامی مشاهده نمی‌شد. از این روست که تعدادی از چهره‌های نواندیش سعی در ایجاد تحول فکری و سیاسی در جامعه اسلامی داشتند که اقبال یکی از آنهاست. تعداد این شخصیت‌ها نیز از انگشتان یک دست بیشتر نبود. این مقطع زمانی است که شرق - یعنی شرق اسلامی- در بسیاری از زمینه‌ها نیاز به الطاف غرب داشت. مشکل شرق به قول اقبال در این بود که چنین وضع رقت‌انگیزی اقوام شرق را به خود نمی‌آورد تا در احوال خویش نظاره کنند و گام در طریق بالندگی بگذارند. همه حرف اقبال در مثنوی «چه باید کرد» بر محور همین معضل بود.

به عقیده اقبال عواملی مانند دولت، قدرت، جامعه و سیاست، زمانی دارای معنای واقعی می‌شوند که در دایره فرهنگی متعالی قرار گیرند. او چنین فرهنگی را در جای‌جای آثارش به‌خصوص در کتاب «بازسازی اندیشه دینی در اسلام» مبتنی بر آزادی، نواندیشی، معرفت و تسامح می‌داند که اگر بیرون از این معیارها باشند، حاصلی به بار نخواهد آورد.

اقبال تا چه اندازه صرفاً یک متفکر و شاعر سیاسی بود و تا چه اندازه در مقام کنشگری فعال در تحولات سیاسی زمانه خود حضور داشت؟ فعالیت‌های سیاسی او، به‌ویژه در هند مستعمراتی، چگونه با دیدگاه‌های نظری‌اش ارتباط پیدا می‌کرد؟

اقبال را نمی‌توان شاعر سیاسی دانست، از آن دست که برای مثال شاعران دوره مشروطه بوده‌اند، ولی می‌توان او را شاعری جامعه‌اندیش دانست. بخشی از زندگی او به کنشگری‌های سیاسی مربوط می‌شود که تلاش می‌کرد میان هندوان و مسلمانان شبه‌قاره همزیستی برقرار کند. البته بر اثر تعصبات دینی، انسجام ملی از دست رفت و کار به کشاکش‌های خونبار کشید و سرانجام منجر به تفکیک شبه‌قاره شد. اقبال در آغاز با این امر مخالف بود، ولی در پایان به‌ناچار آن را به اکراه پذیرفت تا آن که ۹ سال پس از درگذشتش، کشور پاکستان به وجود آمد و بعد از یک سال فاجعه دلخراش کشمیر آغاز شد که داغی است بر پیکر جامعه اسلامی، بی‌آنکه مرهمی از سوی جامعه جهانی تدارک دیده شود. نتیجه اینکه اقبال به عنوان شاعری اندیشه‌مند، مشتاق آگاهانیدن و هدایت مردم شبه‌قاره برای فهم درست زندگی بود، بی‌آنکه بخواهد به ورطه کشاکش‌های سیاسی درافتد. طبیعی است هر روشنفکر و هر کنشگری در تلاش‌های اجتماعی و فرهنگی دیدگاه‌های مورد قبول خویش را تبلیغ و عرضه می‌کند. اقبال نیز بیرون از این روش نبود. افکار او ترکیبی بود از آموزه‌های اسلامی، فلسفه شرق و غرب، فرهنگ ایرانی، عرفان مولوی، بینش هندوئیسم و نگرش‌های سید احمد خان که همه اینها را در چرخش ذهن خویش به‌هم آمیخت و عصاره‌ای پدید آورد به نام «فلسفه خودی» که به عنوان کنشگری سیاسی، اجتماعی و فرهنگی سعی در تبلیغ و گسترش آن داشت.

رابطه اقبال با محمدعلی جناح و دیگر رهبران سیاسی هند را چگونه باید ارزیابی کرد؟ این ارتباطات تا چه اندازه بر شکل‌گیری مواضع سیاسی اقبال یا جهت‌گیری‌های رهبران سیاسی زمانه او تأثیر گذاشت؟

از مطالعه روابط میان جناح و اقبال می‌توان دریافت که این دو به لحاظ عقیدتی و علایق دینی همانند بوده‌اند، ولی در باب حفظ وحدت شبه‌قاره نظرات متفاوتی داشته‌اند. به این معنا که اقبال مانند گاندی موافق جدایی میان مردم براساس عقیده دینی آنان نبود. حال آن‌که جناح به‌تدریج برای ایجاد سرزمینی خاص برای مسلمانان شبه‌قاره می‌اندیشید که در آغاز فعالیت‌های سیاسی او مورد توجه احزاب استقلال‌طلب هند که از مسلمانان تشکیل شده بود، قرار نگرفت و به همین علت برای چند سال سرخورده و ناامید روانه اروپا شد. سرانجام اختلافات عقیدتی چنان عرصه را بر دولتمردان تنگ می‌کند که به‌ناچار با صلاحدید اقبال رضایت به ایجاد کشوری جدید می‌دهند. اقبال در این کشاکش‌ها در کنفرانس‌های متعدد سخنرانی‌های روشنگرانه‌ای ایراد می‌کند و حتی به ریاست مسلم لیگ هم انتخاب می‌شود. ولی در نهایت به این نتیجه می‌رسد که برای پایان بخشیدن به درگیری‌های خونبار نیاز به بازگشت جناح به کشور و سپردن امور به اوست. لازم به ذکر است که جناح به‌رغم اندکی اختلاف نظر در آغاز آشنایی با اقبال، ولی از ستایندگان اقبال بود. زمانی که کشور پاکستان شکل گرفت و او عنوان «قائد اعظم» را یافت، در یکی از سخنرانی‌های رسمی اظهار کرد که «اگر اقبال زنده بود، خوشحال می‌شد از اینکه می‌دید من عیناً همان کاری را انجام دادم که او از ما خواسته بود.»

دیدار اقبال با موسولینی در سال ۱۹۳۴ را چگونه می‌توان در چارچوب اندیشه سیاسی و مواضع او درباره استعمار، قدرت و نظم جهانی تفسیر کرد؟

اقبال برای فرد و جامعه قدرتمند اعتبار فراوان قائل بود. به نظر او این قدرت با خلاقیت، ابتکار، اتکا به نفس، استغنا و اراده استوار حاصل می‌شود. او این عناصر را در میان اقوام اسلامی نمی‌یافت، از همین رو وقتی با نمونه‌های نادری که نشان از سطوت و اقتدار داشتند باخبر می‌شد، چندان به شوق می‌آمد که بدون توجه به حقیقت و زیرساخت اقتدار صاحب قدرت، زبان به تمجیدشان می‌گشود. البته در برخی موارد شاید به خطا نرفته باشد، ولی گاهی از حاکمان زمان خویش که بر اریکه قدرت بودند، ستایش‌هایی خاضعانه کرده که با سبک و سیاق تفکر او سازگار نیست. به عنوان مثال در مثنوی «مسافر» محمد نادرشاه افغان را که به سبب ستمکاری‌ها و خشونت‌هایش به دست مردم هلاک می‌شود، چنان با خاکساری مدح می‌گوید که ظهیر فاریابی هم در ستایش از قزل ارسلان نگفت. بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که در این دیدارها یا ستایش از مردان مقتدر آن ایام، تأمل و دقت کافی وجود نداشته که مبتنی بر ژرف‌اندیشی سیاسی باشد.



اقبال لاهوری شخصیتی است با وجوه مختلف که هر یک می‌تواند مایه شهرت تاریخی یک فرد شود. او دارای ۱۲ شخصیت مستقل است؛ یعنی مردی است فیلسوف، شاعر، اصلاحگر، جامعه‌شناس، کنشگر سیاسی و فرهنگی، پایه‌ریز کشوری مستقل، حقوقدان، مصلح اجتماعی، ایران‌شناس، زبان‌دان، تاریخ‌دان و اسلام‌شناس. کمتر کسی را از میان فرزانگان می‌توان یافت که دارای شخصیتی چنین متنوع باشد

براساس آثار منظوم و منثور اقبال، حاکم مطلوب چه ویژگی‌هایی باید داشته باشد؟ نسبت میان قدرت، عدالت، استقلال، اراده مردم، مسئولیت اخلاقی و خیر عمومی در تصور سیاسی او چگونه تعریف می‌شود؟

اقبال در خصوص ویژگی‌های یک حکومت و کسی که گرداننده آن است سخنی منسجم تحت عنوانی خاص بیان نداشته، ولی از میان آثار نظم و نثر او دیدگاه‌هایی پراکنده در این مورد دیده می‌شود که در واقع همان انسان آرمانی و جامعه مورد نظر اوست. بخش عمده‌ای از این دیدگاه در «فلسفه خودی» او یافت می‌شود که در نهایت راه به استواری شخصیت و فردیتی متهور می‌برد. چنین شخصی که به تعبیر او «میرقافله» است، فردی است که برای هدایت جامعه نیازهای زمانه را در نظر دارد و سررشته‌داری خود را مطابق با خواست مردم وفق می‌دهد. یعنی پایبند به مردم‌سالاری است و برای این مفهوم تثبیت شده، تعبیر و تفسیر تازه‌ای نمی‌تراشد و به طریق دلخواه خویش نمی‌کشاند. بر اساس چنین رویکردی است که در مقطع غزلی می‌گوید:

به میخانه‌ای رفته از من دعا رسان و بگوی
اگرچه راه همان است، کاروان دگر است

در «جاویدنامه» نیز همین اندیشه را به صورتی دیگر بیان داشته:

نوع دیگر بین، جهان دیگر شود
این زمین و آسمان دیگر شود

حکمران از منظر اقبال کسی است که واقع‌نگر و حقیقت‌بین باشد، نه آنکه طریقی متفاوت از جامعه خویش را دنبال کند. اگر جز این باشد، نمی‌توان او را مرد حق دانست.

در «جاویدنامه» ضمن تمثیلی می‌گوید:

مرد حق از کس نگیرد رنگ و بو
مرد حق از حق بذیرد رنگ و بو

اندیشه چنین کسی مدام در مسیر تحول و نوجویی است:

هر زمان اندر تنش جانی دگر
هر زمان او را جو حق شانی دگر

ولی اگر جز این باشد، کاروان‌سالاری است که کاروانیان را به بی‌راهه می‌برد:

من نمی‌گویم که راهش دیگر است
کاروان دیگر، رنگ‌ها هش دیگر است

اقبال دلزدگی خود را از صاحبان قدرت که با افکار ناکارآمد موجب پریشانی و گسستگی وحدت جامعه می‌شوند، با تمثیلات مختلف بارها به‌روشنی بیان داشته است. او برای هدایت جامعه، طالب چهره‌هایی استوار و سختکوش است که خودی در آنها به کمال رسیده باشد و از دشواری‌های موجود هراسی به دل راه ندهد. بنابراین توصیه‌اش این است که از پیروی پیشوایانی که فاقد این ویژگی‌ها هستند، باید چشم پوشید. در ابیات پایانی غزلی می‌گوید:

مرید همت آن رهروام که بانگ اشت
به جاده‌ای که در او کوه و دشت و دریا نیست
شریک حلقه رندان باده‌پیما باش
حذر ز بیعت پیری که مرد غوغا نیست

و باز در «جاویدنامه» پس از اظهار ناامیدی از سررشته‌داران کهن‌اندیش که جامعه را به قهقرا سوق می‌دهند، شخصیت آرمانی خود را چنین توصیف می‌کند:

ای خنک مردی که از یک هوی او
نه فلک دارد طواف کوی او

جامعه‌ای که فاقد چنین رهرو یا رهروانی باشد که ذهن‌شان با آزادی و نواندیشی میانه‌ای نداشته باشد، به ورطه تباهی کشانده می‌شود. رهایی از این ورطه منوط به پرورش افراد آگاه، مصمم و با اراده است تا جامعه خویش را که تحت تأثیر افکار مندرس پژمرده شده، شکوفا سازند. اقبال در کتاب «بازسازی اندیشه دینی در اسلام» برای رهایی از این معضل می‌گوید: «اسلام طالب آن است که انسان فقط به خداوند وفادار باشد، نه آنکه در برابر حاکمان ستمگر سر تسلیم پیش آورد.» سپس می‌افزاید: «این فتوای تاریخ است که هرگز فکار کهن و مستعمل در میان مردمی که آنها را کهنه کرده‌اند، جان دوباره نگیرد.» بنابراین از دیدگاه او اراده مردم و جامعه آگاه مؤثرترین عامل در ایجاد عدالت، گسترش ارزش‌های انسانی و استقلال ملک و ملت است.

آیا می‌توان در اندیشه و رفتار سیاسی اقبال نوعی تلاش برای برقرار کردن ارتباط میان آرمان‌های فکری و دینی، اقتضائات دولت و واقعیت‌های سیاسی زمانه تشخیص داد؟ اگر چنین است، این ویژگی در کدام آثار، مکاتبات یا رویدادهای تاریخی آشکارتر است و چه شواهدی می‌تواند تفسیرهای متفاوت از آن را تأیید یا رد کند؟

آرمانگرایی اقبال را می‌توان در دو وجه تعریف کرد که شامل فرد و جامعه می‌شود. او در هر دو مورد معیارهایی را مطرح کرده که برخی از آنها با در نظر گرفتن شرایط حاکم بر زمانه کنونی و دستاوردهای نوین عقل بشری که دیدگاه‌های تازه‌ای را به منظر و آدمیان را به نظاره نشانده، سازگار نمی‌آید. برخی از تصوراتی که او از انسان آرمانی خود دارد، چندان عارفانه و شاعرانه است که باید گفت امکان تحقق آن احتمالاً برای عارفان سده‌های پیشین که ذکرشان در تذکرة‌الاولیاء آمده، ممکن بوده است. انسان آرمانی اقبال کسی است که از «انا الحق» هم درمی‌گذرد. این انسان برای دستیابی به چنان مرتبه‌ای باید عاشقی مجنون باشد و بر عقل خویش قبای جنون بپوشاند تا به حقیقت واقعی نایل شود:

زمانه هیچ نداند حقیقت اورا
جنون قباست که موزون به قامت خرد است

دیدگاه‌هایی از این دست با صد افسوس، در بازار فراصنعتی این زمانه بی‌مشتری است. ولی اقبال معیارهای کاربردی متعادلی هم برای انسان آرمانی خود دارد که از آن جمله است: تلاش و پویندگی، کسب آگاهی، نواندیشی، مردم‌آمیزی و صفات و ویژگی‌هایی که در شاهین وجود دارد یعنی: بلندپروازی، مناعت طبع، تیزبینی و قدرتمندی. او این ویژگی‌ها را با تمثیل‌های مختلف در آثار خود شرح کرده است.

در خصوص جامعه آرمانی مورد نظر او نیز همان آرزوهای دست‌نیافتنی، بی‌آنکه راه‌حل معقولی نشان دهد، دیده می‌شود که متأثر از سوز و گدازی شاعرانه است. جامعه دلخواه او اتحاد کشورهای اسلامی است که تجربه تاریخی بعد از فروپاشی عثمانی نشان داد تحقق چنین اندیشه‌ای کاملاً مبتنی بر ایده‌آلیسم افراطی است.

در اینجا پرسش این است که آیا اقبال نمی‌دانست که هر ملتی ارزش‌ها، سنت‌ها، آیین‌ها، تاریخ، آداب، رسوم، زبان و به‌طور کلی فرهنگ خاص خود را گرامی و محترم می‌شمارد که خود را موظف به حفظ و پرورش آنها می‌داند و محال است که بتوان بیش از ۵۰ کشور مسلمان را با هم پیوند داد؟ البته می‌دانست، ولی اعتقاد شورانگیزش قبایی شد بر قامت خرد.

برای شناخت دقیق‌تر رابطه اقبال با قدرت سیاسی، کدام نامه‌ها، اشعار، اسناد، دیدارها و رویدادهای تاریخی باید در اولویت پژوهش قرار گیرند؟ در مطالعات موجود درباره اقبال، کدام ابعاد اندیشه و کنش سیاسی او کمتر بررسی شده‌اند و چه مسیرهای تازه‌ای برای پژوهش در این زمینه وجود دارد؟

اقبال شخصیتی است با وجوه مختلف که هر یک می‌تواند مایه شهرت تاریخی یک فرد شود. او دارای ۱۲ شخصیت مستقل است؛ یعنی مردی است فیلسوف، شاعر، اصلاحگر، جامعه‌شناس، کنشگر سیاسی و فرهنگی، پایه‌ریز کشوری مستقل، حقوقدان، مصلح اجتماعی، ایران‌شناس، زبان‌دان، تاریخ‌دان و اسلام‌شناس. کمتر کسی را از میان فرزانگان می‌توان یافت که دارای شخصیتی چنین متنوع باشد. از همین رو، به‌عنوان یک فیلسوف دارای دستگاه فلسفی است، زیرا در بسیاری از زمینه‌ها موضوعی تأمل‌برانگیز را مطرح کرده؛ این عنوانی است که به برخی از فیلسوفان مانند فیخته و نیچه هم نمی‌توان داد.

بر این اساس باید اصطلاح «اقبال‌شناسی» را که مرسوم شده با تردید به کار برد، زیرا کسی را این توان نیست که برای ارزیابی دیدگاه‌های گوناگون او در همه زمینه‌های مذکور آگاهی کامل داشته باشد. در واقع آنان را که بر ابعاد مختلف افکار اقبال اندیشه گماشته‌اند یا می‌گمارند، به معنای درست کلمه باید اقبال‌پژوه دانست. یکی از این جنبه‌ها که تاکنون کمتر بدان پرداخته شده، دیدگاه‌های سیاسی و مفاهیم وابسته به آن است که تقریباً در همه آثار و مکتوباتش که جملگی در دسترس هستند، پراکنده است. از جمله موضوعاتی در باب ملی‌گرایی، مفهوم وطن، دموکراسی، غرب‌اندیشی، فلسطین و صهیونیسم، معضلات ناشی از فقر سیاسی، انسان و آزادی، استعمار قدیم و جدید، بررسی انواع حکومت‌ها و موضوعاتی دیگر که نه‌تنها در زمینه سیاسی، بلکه در خصوص دیگر ابعاد اندیشه‌اش که ذکر شد، جای بحث و فحص بسیار دارد که گاه ممکن است مانند آرا و افکار همه فرزانگان تاریخ و اکابر فلسفه مورد واکاوی و نقد هم قرار بگیرد، ولی به هر حال آنچه در حوزه تفکر سیاسی اقبال جای می‌گیرد، موضوعاتی است که نمی‌توان به سادگی نادیده گرفت.

در آرزوی دموکراسی معنوی

بررسی دغدغه‌های اصلاحی و اجتماعی اقبال در گفت‌وگو با حکیمه دسترنجی

علامه محمد اقبال لاهوری را می‌توان از جمله متفکرانی دانست که اندیشه و کنشگری سیاسی در منظومه فکری و تجربه زیسته آنان پیوندی ناگسستنی دارد. او در روزگار سلطه استعمار، بحران هویت و رکود فکری جوامع مسلمان، صرفاً به نقد وضعیت موجود بسنده نکرد، بلکه در پی یافتن راه‌هایی برای احیای فکری و اجتماعی این جوامع و تحقق نظمی مبتنی بر آزادی، قانون‌مداری و معنویت بود. از این منظر، بررسی کنشگری سیاسی اقبال و مواجهه او با قدرت، بدون توجه به مبانی فلسفی، برداشت او از تاریخ و فرهنگ، و تلقی‌اش از مسئولیت انسان و جامعه، تصویری ناقص از اندیشه و شخصیت او به دست خواهد داد. پیوند دغدغه‌های اصلاحی و اجتماعی اقبال، ریشه‌های فکری دیدگاه‌های او و تأثیرپذیری‌اش از سنت‌های فکری شرق و غرب، در گفت‌وگو با دکتر حکیمه دسترنجی، نویسنده کتاب «اقبال ما: کتاب‌شناسی تحلیل-تاریخی اقبال‌شناسی در ایران (۱۳۰۷-۱۳۹۱ شمسی)» بررسی شده است.

مبانی فکری اقبال لاهوری تا چه اندازه متأثر از فرهنگ ایرانی بوده و این توجهات چه تأثیری بر نگاه او به هویت، جامعه و تحولات فکری داشته است؟

علامه محمد اقبال متفکری دارای یک نظام فکری متناسب و با اجزا و عناصر سازگار و منظم است. برای توضیح این نکته، باید به نخستین پژوهش جدی علامه اقبال که موضوع تز دکترایش نیز بود، توجه خاص کرد. عنوان این پژوهش که در ایران نیز بارها ترجمه شده است، «سیر فلسفه در ایران» است. او در این اثر به مبانی فکری ایرانیان از پیش از اسلام، دوره زردشت و پس از اسلام می‌پردازد. این اثر در عین حال که اثری فلسفی است، با شیوه تطبیقی و با روش‌شناسی خاص تدوین شده و برای تبیین مبانی متافیزیک در ایران، از تحلیل تاریخی، اجتماعی، روان‌شناختی و غیره بهره گرفته است. بخش مهمی از این اثر به روحیات ایرانیان می‌پردازد و بخش مهم دیگری به نهضت‌های شعوبی ایرانی که با مایه اجتماعی- فکری، سعی در حفظ فرهنگ و شخصیت و هویت ایرانی داشته‌اند، اختصاص دارد. تأثیر و تأثر جریان‌های فکری و اجتماعی در ایران یکی از موضوعات مهم و مورد توجه علامه اقبال در این اثر است. ساختاربندی شخصیت و هویت ایرانی، رویه ایرانیان در سازگاری با فرهنگ‌های جدید و حفظ میراث فرهنگی خود، خلق تفکرات و شیوه‌های عرفانی نو و خلاصه پویش و خلاقیت فرهنگی در فرهنگ ایرانی، مورد اقبال علامه اقبال است. او در این اثر که می‌توان گفت سنگ بنای تفکرات اوست، به مهم‌ترین عوامل تحول اندیشه اجتماعی- فرهنگی ایرانیان پرداخته است، اما در عین حال که نقاط قوت و ضعف و البته اوج شکوفایی فرهنگ ایرانی اسلامی را برمی‌شمارد، فلسفه اشراق شیخ شهاب‌الدین سهروردی را گل سرسبد اندیشه ایرانی می‌داند. زیرا به تعبیر او «شیخ شهید» نظام فکری‌ای عرضه کرد که در آن کلام و فلسفه اسلامی و فرهنگ و اندیشه ایرانی درهم‌آمیخته شدند و زمینه را برای آشتی میان اندیشه و شهود و اعتلای بیرونی و درونی انسان فراهم ساخت. بنابراین، برای بررسی کنشگری سیاسی علامه اقبال، حتماً باید این عناصر و شیوه برخورد ایرانیان با آنها را در طول تاریخ لحاظ کرد.

در کنار میراث فکری و فلسفی ایران، آشنایی اقبال با فلسفه و اندیشه جدید غرب نیز از اهمیت زیادی برخوردار است. اقبال چگونه میان میراث فکری شرق و دستاوردهای فکری جهان جدید ارتباط برقرار می‌کرد؟

علامه اقبال در عصری می‌زیست که اروپا در اوج اعتلای فکری خود بود. رنسانس و عصر روشنگری، فیلسوفان و متفکران بزرگی را نظیر شوپنهاور، نیچه، فیخته، ویتگنشتاین، کی‌یرکگارد و بسیاری دیگر پرورش داده بود و علامه اقبال در مهد فلسفه غرب در آن زمان، یعنی آلمان، تحصیل کرده بود و بزرگانی چون نیکلسون و سر توماس آرنولد را از نزدیک می‌شناخت و با آنان مباحثه و گفت‌وگو داشت. او متفکری بود که به آزادگی فکری باور داشت و هر عقیده قابل تأمل انسانی را در عصر خود مورد مداقه قرار می‌داد. مسأله اصلی فلسفه در عصر جدید هم انسان بود و کوشش برای یافتن راه‌هایی برای بهتر کردن زندگی انسان در عصر مدرن تکنولوژی. این دومین نکته‌ای است که باید در هر پژوهشی در حوزه اقبال‌شناسی مد نظر داشت.



علامه اقبال مصلح و مجددی مسلمان بود. به اسلام به‌عنوان دینی انسان‌گرا و واقع‌گرا باور داشت و به آن ملتزم بود، اما اعتقاد به تجدید حیات فکر دینی داشت زیرا به عینه می‌دید که جوامع شرقی در رخوت و سستی زندگی می‌کنند

اقبال به‌عنوان یک متفکر فلسفی، مصلح و مجددی مسلمان چه آسیب‌هایی را در وضعیت فکری و اجتماعی جوامع مسلمان تشخیص می‌داد و چرا تجدید حیات فکر دینی را برای خروج این جوامع از رکود و عقب‌ماندگی ضروری می‌دانست؟

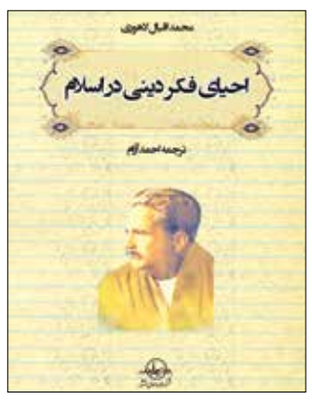
علامه اقبال مصلح و مجددی مسلمان بود. به اسلام به‌عنوان دینی انسان‌گرا و واقع‌گرا باور داشت و به آن ملتزم بود، اما اعتقاد به تجدید حیات فکر دینی داشت زیرا به عینه می‌دید که جوامع شرقی، بویژه مسلمانان، در رخوت و سستی زندگی می‌کنند.

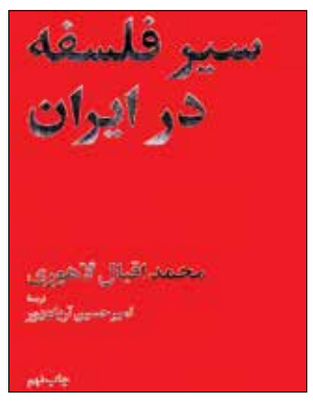
با توجه به تجربه زیسته اقبال در دوران استعمار بریتانیا در شبه‌قاره هند و مواجهه او با فقر، تبعیض و عقب‌ماندگی اجتماعی، کنشگری اجتماعی و سیاسی چه جایگاهی در زندگی و اندیشه او داشت؟

او از کودکی شاهد فقر، فلاکت و تبعیض بود و علاوه بر تجدید حیات فکری، به دنبال راهی عملی برای رفع یا کاهش ناملایمات زندگی و تبعیض‌های اجتماعی و عقب‌ماندگی‌های فکری بود. اقبال در تمام مدت زندگی، حتی وقتی که هنوز شعر فارسی نگفته بود، به دردهای اجتماعی توجه داشت و اشعار اردوی او را کودکان و جوانان هندی همچون ترانه می‌خواندند و این نکته مسلم است که کنشگری اجتماعی علامه اقبال، از نوع عمل‌گرایانه آن بوده، اما مسلماً از نوع سودجویانه نبوده، چرا که بر مبنای اعتقادات و مبانی فکری خود عمل می‌کرده است. ماحصل و نتیجه کوشش‌های فکری علامه اقبال در اثری با عنوان «بازسازی اندیشه دینی اسلام» بازتاب یافته است.

در کتاب «بازسازی اندیشه دینی در اسلام»، اقبال مجموعه‌ای از راه‌حل‌ها برای احیای جوامع مسلمان مطرح می‌کند: از بازنگری در باورها و سنت‌های دینی و اجتماعی تا اصلاح نهادهای دینی، تحول نظام تعلیم و تربیت، قانون‌مداری و مردم‌سالاری. این پیشنهادها چه تصویری از جامعه مطلوب و نظام سیاسی مورد نظر او به دست می‌دهند؟

او در این اثر، راه‌حل‌های خود را به‌عنوان متفکری مسلمان ارائه می‌دهد؛ راه‌حل‌هایی که به گمان او راهی است برای حفظ دین و معنویت در جهان مدرن، راهی است که به زندگی بهتری بینجامد. از جمله این راه‌حل‌ها موارد زیر شایان ذکرند: آسیب‌شناسی جوامع شرقی و پذیرش ضعف‌ها، تجدید نظر در اعتقادات شرعی متناسب با مقتضیات زمان، تجدید نظر در آداب و رسوم سنتی، تجدید نظر در تشکیلات دینی و فرقه‌ای، سرمشق گرفتن از جوامع دیگر در شرق و غرب و در طول تاریخ و در نتیجه، پدید آوردن نظام تعلیم و تربیت مدرن با تکیه بر خودباوری، نظام قانون‌مدار و مردم‌سالار در اجتماع و خلاصه ایجاد نوعی دموکراسی معنوی شایان ذکرند.





با توجه به اینکه اقبال در کنار فعالیت‌های فکری و ادبی، از جوانی به کنشگری سیاسی نیز اشتغال داشت و با شخصیت‌های سیاسی متعددی از شبه‌قاره و دیگر نقاط جهان ارتباط و مکاتبه داشت، برای شناخت این وجه از شخصیت او چه منابع و شواهدی باید مورد توجه قرار گیرند؟

علامه اقبال به‌عنوان یک شخص و یک متفکر، سعی داشت راه‌حلی برای انبوه دردهای عمیق جوامع مسلمان بیابد. از جوانی هم اهل کنشگری سیاسی بود و متأثر از دوره‌های مختلف زندگی و میزان پختگی خود به کنشگری سیاسی پرداخته است، اما این کنشگری‌ها جدا از مبانی فکری او نمی‌تواند مورد بررسی قرار گیرد. قطعاً اقبال به‌عنوان یک انسان در حال رشد، در دوره‌های مختلف زندگی مواضع مختلفی داشته و حتی گاه در برخی از آنها تجدید نظر کرده یا در جاهایی نظرات گذشته خود را نقد کرده است، اما در این شکی نیست که در روزگار عسرت و رنج شرقیان، اقبال برای تحقق جامعه آرمانی‌اش که در آن نوعی دموکراسی معنوی حاکم است، به همه دنیای اطراف خود نظر دارد. به امید کمک و فراهم آوردن زمینه‌های لازم کوشش کرده و دنیایی روشن و آزاد برای انسان آزاد با چاشنی معنویت می‌خواسته است. علاوه براین، باید در تحلیل شخصیت اقبال به جنبه روان‌شناختی شخصیت او نیز توجه کرد. اقبال مردی است مسلمان که در خانواده‌ای ایرانی تبار و اهل علم و عرفان بزرگ شده، از نوجوانی زیر نظر استادان بزرگ آن زمان شده است. سپس از هند به اروپا مهاجرت تحصیلی کرده و با نهایت کوشش و همه وجود، از جرعه جرعه‌های اندیشه فلسفی غرب سیراب گشته و با تکیه بر آن به غور در فلسفه ایرانی و فلسفه شرقی پرداخته است. چنین شخصیتی، گشاده دل و گشاده نظر، اهل معاشرت و مساهلت و اهل سازگاری با جهان هستی و خواهان دریافت تناسب مندرج در آن است. بسیار طبیعی به نظر می‌رسد که چنین شخصیتی اهل تقلید و تعصب نباشد و با شرط آزادگی فکری و شخصیتی، هم خواهان تجدد باشد و بجز عوامل انحطاط انسان، درصدد حذف هیچ اندیشه‌ای نباشد. اندیشه‌های دیگر را نه تنها می‌شنود و مطالعه می‌کند، بلکه از خواندن آنها لذت هم می‌برد. چنین شخصیتی در عین خودباوری منعطف است و جامعه آرمانی و انسان ایده‌آلش نیز منعطف و خودباور است و همواره در حال تکاپو برای بهتر شدن. دموکراسی معنوی و کنشگری اجتماعی علامه اقبال را بدون لحاظ این جنبه‌ها نمی‌توان مورد مداقه و پژوهش قرار داد.